

زیبایی شناسی قرآن در نگاه «فراء»

بهبخت السادات حجازی

با نزول کتاب آسمانی قرآن نه تنها تحولات شگرفی در افکار متحجرانه انسان دوره جاهلیت به وجود آمد؛ بلکه در عرصه علوم گوناگون، دریچه هایی به سوی استعدادهای پرتکاپو جهت افزودن گستره آگاهی ها گشوده شد.

از جمله دانشها که به برکت ادبیات قرآنی به صورت مدون و علمی شکل گرفت، علم بلاغت است. قرآن بیشترین تأثیر ادبی و بلاغی را بر زبان عرب گذاشت و سپس بر زبانهایی که بیشترین ارتباط و خویشاوندی را با آن داشته اند که زبان فارسی از آن جمله است.

تحریر اولین کتابهای علم بدیع و معانی و بیان در زبان فارسی از قرن پنجم آغاز شد؛ چنانچه ترجمان البلاغه، نوشته رادویانی (قرن پنجم)، حقایق السحر فی دقائق الشعر، تألیف رشید الدین وطواط (قرن ششم) و المعجم فی معاییر اشعار العجم، اثر شمس قیس رازی (قرن هفتم) از امهات کتب بلاغی فارسی هستند. ۱

ولی در زبان عربی از قرن دوم نوشتن چنین کتابهایی میان مسلمانان آغاز گردید. کتاب «معانی القرآن» از فراء، جزء کتب بلاغی محض نیست؛ بلکه بیشتر به مسائل لغوی و نحوی قرآن می پردازد؛ ولی گاه نیز به نکات بلاغی اشاره ای کرده است. البته بیان مسائل مربوط به زیباشناختی قرآن در قیاس با مسائل

نحوی بسیار کم است؛ زیرا اولاً در قرن دوم بسیاری از اصطلاحات مربوط به بدیع و معانی و بیان هنوز وضع نشده بود و ثانیاً کتاب یادشده، بیشتر تفسیر گونه ای است که در ضمن، نویسنده به بیان بعضی از نکات معانی و بیان مبادرت ورزیده است.

«معانی القرآن» از مهم ترین کتابهایی است که ابوزکریا یحیی بن زیاد فراء در زمینه نحو و لغت به رشته تحریر درآورده است. فراء منسوب به دیلم از سرزمینهای فارس می باشد. همچنین گفته می شود که در جنگ با امام حسین (ع) پدرش دست خود را از دست داد و از آنجا به «الأقطع» ملقب شد. ولی ابن خلکان می گوید که فراء ۶۳ سال زندگی کرد و ولادتش در ۱۴۴ هـ بوده؛ در حالی که واقعه کربلا در سال ۶۱ هجری بوده است؛ که از نظر زمانی با یکدیگر تطابق ندارند.

خانواده فراء از همان زمانی که دیلم و فارس ها به اسلام گرویدند، مسلمان شدند. فراء در سال ۲۰۷ هجری درگذشت.

درباره موضوع «معانی القرآن» عده زیادی از نویسندگان مبرز کتاب نوشته اند، از جمله: «ابوعبیده معمر بن المثنی»، «قُطرب بن المستنیر»، «أخفش»، «کسائی» سپس «فراء».

در فهرست ابن ندیم آمده است:

«ابوالعباس ثعلب گفت: سبب تألیف کتاب آن بود که عمر بن بکر - یکی از دوستان فراء - به او نامه نوشت که امیرحسن بن سهل در مورد جزء جزء قرآن از من مطلب می پرسد، و من پاسخ آنها را نمی دانم؛ اگر می توانی در این زمینه کتابی برای من بنویس.

روزی فراء به یاران خود گفت که جمع شوید تا کتابی راجع به قرآن فراهم آورم و قرار گذاشتند که همگی در مسجد حاضر شوند. در مسجد مردی بود که اذان می گفت و فراء از او خواست که سوره

فاتحه را بخواند و او آن را تفسیر کند. و تمام قرآن را به همین نحو فرآء تفسیر کرد. ابوالعباس می گوید که تا آن زمان کسی مانند وی این کار را انجام نداده بود.»

اینک به بعضی از نکته های ادبی که در «معانی القرآن» آمده است می پردازیم. یادکردنی است که فرآء بسیاری از نکات بلاغی را به صراحت نام نمی برد؛ ولی از فحوای کلام او می توان پی برد که منظور او کدام نکته می باشد. و چنان که پیش از این گفته شد در زمان او هنوز اصطلاحات علم بدیع و معانی و بیان به شکل امروز با این وسعت، وضع نشده بود. و در واقع او از جمله کسانی است که این زمینه را برای دیگران فراهم کرده است.

تمثیل

اگر چه عالمان علم بلاغت میان دو واژه «مَثَلٌ» و «تمثیل» چندان تفاوتی قائل نشده اند و «مثل» را همان «تمثیل» می دانند که به حدّ شیوع رسیده باشد؛ ولی بیشتر آیاتی که خداوند متعال در آنها واژه «مثل» به کار برده است، به عنوان نمونه هایی برای «تمثیل» بیان می شوند.

فرآء نیز همان واژه «مثل» را به کار برده است که مواردی از سخن او را در این موضوع می آوریم:

۱. در مورد آیه ۱۷ سوره بقره: «مثلهم کمثل الذی استوقد ناراً فلما أضاءت ما حوله ذهب الله بنورهم...» می نویسد:

«خداوند تعالی این مثال را برای کار ایشان زد؛ نه برای خودشان فی نفسه، به همین دلیل موصول «الذی» مفرد آمده است. در واقع مشبّه به «هم» نیست؛ بلکه «الذی» است که به عمل منافقانه ایشان برمی گردد، و این مثلی برای نفاق است.

این نکته در مورد آیاتی چون «تدور أعینهم کالذی یغشی علیه من الموت» (احزاب/۱۹) یا «ما خلقکم و لا بعثکم إلاّ کنفس واحدة» (لقمان/۲۸)، نیز صدق می کند. و اگر تشبیه برای مردان (خود انسانها باشد نه فعل ایشان) به صورت جمع می آید؛ مانند «کأنهم خشب مسندة» که در این آیه اجسام آنها مورد نظر است، به همین دلیل ضمیر «هم» جمع آمده است. منظور از مفرد در آیات اول «الذی» موصول و در این آیه ضمیر «هم» است که جمع می باشد. و اگر آیه «أو کصیب من السماء...» (بقره/۱۹)، به آوردن نشانه مناسب نیاز ندارد، به این جهت است که بر آن معنی دلالت دارد، زیرا که این مثل برای نفاق است. خداوند در این آیه منافقان را به دو چیز تشبیه کرده است: یکی به کسی که در بیابان تاریک آتشی افروخته تا راه خود را بیابد؛ ولی خداوند طوفانی می فرستد و آن را خاموش می کند. که در این تشبیه هم مشبّه و هم مشبّه به ذکر شده اند، و دیگر به بارانی که در شب تاریک همراه با رعد و برق و صاعقه ببارد و منافقان از ترس مرگ انگشتان شان را در گوشه های خود بگذارند. چنانچه فرماید: «أو کصیب من السماء فیہ ظلمات و رعد و برق یجعلون أصابعهم فی أذانهم من الصواعق حذر الموت...» (بقره/۱۹)

در تشبیه دوم فقط مشبّه به ذکر می گردد چون معنای آیه بر مشبّه که منافقانند دلالت دارد.»

۲. در آیه ۱۷ سوره رعد، نزول قرآن را خداوند متعال به نزول باران از آسمان تشبیه می کند که دره ها به اندازه ظرفیت خود از آن سیراب می شوند؛ همان گونه که قلبها به اندازه ظرفیت خود از آیات قرآن بهره مند می شوند: «أنزل من السماء ماء فسال أودیة بقدرها». فرآء می گوید:

«ضربه مثلاً للقرآن إذا نزل عليهم لقوله: «فسالت أودية بقدرها» يقول قبلته القلوب بأقذارها و أهوائها.»

خداوند این آیه را مثلی برای قرآن زد که بر ایشان فرود می آید آنجا که فرمود: «دره ها به اندازه وسعت از باران سیراب می شوند». در واقع می گوید که دل‌های مردم هر کدام به اندازه ظرفیت و علاقه خود از آیات بهره مند شده آن را می پذیرند.

آیه «و أمّا ما ينفع الناس في الأرض...» (رعد/۱۷) را مثل برای مؤمن می شمارد.
۳. «الله نور السموات و الأرض مثل نوره كمشكوة فيها مصباح المصباح في زجاجة...» (نور/۳۵) فرآء می گوید:

این مثلی است که خداوند آن را برای قلب مؤمن و ایمان اومی زند. همچنین آیه «ضرب الله مثلاً رجلاً فيه شركاء متشاكسون و رجلاً سلماً لرجل هل يستويان مثلاً...» (زمر/۲۹)، مثلی برای کافر و مؤمن است.

تشبيه

در مورد آیه «مثل الذين كفروا كمثل الذي ينعق بما لا يسمع إلاّ دعاءً و نداءً صمّ بكم عمى فهم لا يعقلون» (بقره/۱۷۱) فرآء می گوید:

«مثل به کسانی که کفر ورزیدند اضافه شد، سپس آنها را به چوپان تشبیه کرد و نگفت: «مانند گوسفند»، یعنی کسانی که کفر ورزیدند مانند چهارپایان هیچ نمی فهمند. آنچه را که چوپان به آنها می گوید؛ به غیر از صدای او نمی شنوند، پس اگر چوپان به آنها بگوید: بچر یا بنوش نمی فهمند که چه می گوید. و اگر به چوپان تشبیه کرد، مقصود خداوند، مرعی، یا حیوانی است که تحت اداره چوپان می باشد [با این حال این آیه نوعی مجاز نیز دارد. مشبّه به در این آیه چوپان است؛ ولی خداوند حیوان را اراده کرده که مصداق کافران است].»

در آیه «مثل الذين حملوا التوراة ثم لم يحملوها كمثل الحمار يحمل أسفاراً...» جمعه/۵ خداوند، قوم یهود و کسانی را که تسلیم نشده اند، آن گاه که از تورات و انجیل بهره نمی بردند، به الاغی تشبیه کرده که کتابهای علمی را حمل می کند؛ در حالی که نمی داند چه بر دوش می کشد.

مجاز

۱. «و أسأل القرية التي كنا فيها و العير التي أقبلنا فيها...» يوسف/۸۲

این آیه در معنی چنین است: «و اسأل أهل القرية...»؛ یعنی آن کس که مورد پرسش قرار می گیرد اهل قریه هستند و بنابر این پرسش از قریه مجاز از نوع ارتباط و علاقه حالّ و محلّ است. البته فرآء از این مورد با عنوان حذف یاد می کند، و از آن جهت که این نوع مجاز در واقع نوعی ایجاز حذف می باشد، نظر او درست است.

۲. «يسئلونك عن الشهر الحرام قتال فيه قل قتال فيه كبير... و الفتنه أكبر من القتل...» (بقره/۲۱۷) فرآء می گوید:

«خداوند از کلمه فتنه در این آیه «شرك» را اراده کرده است. که از قتال سخت تر است.»

همان گونه که ملاحظه می شود از فحوای کلام بر می آید که آرایه مجاز از نوع علاقه جزء از کل، مورد نظر اوست.

۳. درباره آیه «ان الله اصطفى آدم و نوحاً و آل ابراهیم و آل عمران علی العالمین...» (آل عمران/۳۳) فرآء می گوید:

«خداوند در این آیه دین حضرت آدم، نوح، ابراهیم و موسی(ع) را اراده کرده که بر همه ادیان برگزیده است؛ چرا که ایشان همه مسلم بودند و آنچه که در این آیه در تقدیر گرفته شده، همان است که در آیه «وأسأل القرية التي كُنَّا فيها» (یوسف/۸۲) در تقدیر است». [یعنی در هر دو آیه نوعی مجاز وجود دارد].

۴. ذیل آیه «لأكلوا من فوقهم و من تحت أرجلهم...» (مائده/۶) فرآء می گوید:

«منظور از فوقهم باران آسمان و از من تحت أرجلهم منظور گیاهان زمین و میوه ها و غیر آن هستند، و این را به عنوان توسعه و گسترش نعمتها ذکر کرده است، چنان که در مورد کسی که وجودش سراسر خیر و برکت است می گویی او از سر تا پایش خیر است. در آیه یادشده خداوند «من فوقهم» گفته و باران را از آن اراده کرده است که مجاز به علاقه سببیه می باشد.»

۵. درباره آیه «و الزيتون و الرمان» (انعام/۶۹) می گوید:

«خداوند درخت زیتون و درخت انار را اراده می کند. همان گونه که فرمود: «وأسأل القرية» و اهل قریه را اراده کرد». [بنابراین مجاز به علاقه جزء از کل است].

کنایه

۱. «ولاتحسبنّ الذين يبخلون بما آتاهم الله من فضله هو خيراً لهم» (آل عمران/۱۸۰) می گوید: «هو» در اینجا کنایه از بخل است.

۲. «و إن كنتم فی ريب ممّا نزلنا علی عبدنا فأتوا بسورة من مثله» بقره/۲۳

ضمیر هاء در «مثله» کنایه از قرآن است؛ یعنی «فأتوا بسورة من مثل القرآن».

۳. «قل أرايتم إن أخذ الله سمعكم و أبصاركم و ختم علی قلوبكم من إله غیر الله یأتیکم به انظر کیف نصرّف الآيات ثم هم یصدفون» انعام/۴۶

بگو آیا نگریسته اید که اگر خدا گوش و دیدگان شما را بگیرد و بر دلهای شما مهر زند چه کسی جز خداوند است که آنها را به شما برگرداند، بنگر چگونه می گردانیم آیتها را، سپس ایشان روی برمی گردانند.

فرآء می گوید: «یأتیکم به» کنایه از رفتن گوش، چشم و مهر زدن بر دلهاست. یعنی ضمیر «هاء» در «به» به همه اینها بر می گردد؛ زیرا هرگاه کارهای زیادی را به صورت کنایه بخواهند بیان کنند؛ اگر چه زیاد باشند در کنایه به صورت مفرد بیان می شوند. همان گونه که «هاء» ضمیر در «یأتیکم به» با وجودی که مفرد است به همه آن کارها بر می گردد. مانند اینکه به کسی بگویی: «اقبالک و ادبارک یؤذینی»، یعنی روی آوردن تو و پشت کردن تو هر دو مرا آزار می دهد. [در اینجا فعل «یؤذینی» باید به صورت مثنی می آمد، ولی مفرد آمده، زیرا کنایه از اقبال و ادبار است و در کنایه از چند چیز همیشه با ضمیر یا فعل مفرد تعبیر می شود].

گفته می شود که «هَاء» در «يَأْتِيكُمْ بِهِ» کنایه از هدایت است.

۴. «نوراً يَمْشِي بِهِ فِي النَّاسِ» (انعام/۱۲۲) فرآء می گوید: «نور یعنی ایمان»، ولی از هیچ آرایه ای نام نمی برد. در اینجا می توان گفت: نور کنایه یا استعاره مصرّح از ایمان می باشد.

۵. «أَوْ مِنْ كَانٍ مِيتاً فَأُحْيِيهَا» (انعام/۱۲۳) می گوید: «أَي كَانٍ ضَالّاً فَهَدِينَاهُ»؛ یعنی منظور از مردن در آیه گمراهی، و منظور از زنده کردن، هدایت است. (البته مردن و گمراهی در یک فرد جمع شدنی نیستند و بیانگر استعاره عنادیه می باشد؛ زیرا انتظار گمراهی از فرد مرده نمی رود. ولی هدایت که در آیه به زنده کردن تشبیه شده بیانگر استعاره وفاقیه است؛ زیرا هدایت در واقع نوعی زنده کردن می باشد).

۶. «يَوْمَ يَكْشِفُ عَن سَاقٍ...» (قلم/۴۲) فرآء می گوید: قیامت و شدت سختی آن را اراده کرده است. زمخشری و علامه طباطبایی معتقدند، از این آیه شدت سختی قیامت استنباط می شود، چرا که آدمی در هنگام سختی کمر خود را محکم می بندد تا بهتر بتواند مبادرت به انجام کاری بکند و در قیامت نیز برای اینکه بهتر بتواند راهی برای گریز بیابد چنین می کند؛ ولی در قیامت نه ساق پایی مطرح است نه لباسی که انسان بخواهد از برهنه شدن خودداری کند؛ بلکه این مثل برای نشان دادن سختی و نبودن راه گریز در قیامت است. چنانچه در مَثَل درباره فرد بخیل گفته می شود که دستش در غل و زنجیر بسته است؛ حال آن که در ظاهر چنین نیست؛ بلکه مثلی است برای فرد بخیل. ۳. از مفهوم این آیه بیشتر کنایه مستفاد می شود تا مثل. اگر چه به قول مرحوم همایی گاه مثل و کنایه خیلی به هم نزدیک و غیرقابل تشخیص می شوند؛ ولی در عین حال تفاوتی دارند؛ مَثَل مبتنی بر تشبیه است، ولی در کنایه شرط تشبیه نیست. همچنین کنایه فراگیرتر از مثل است. ۴. ۷. فرآء همچنین آیه «أَنهَا لِإِحْدَى الْكَبْرِ» (مدثر/۳۵) را کنایه از جهنم می داند.

تشخیص

در هیچ جای کتاب معانی القرآن از این آرایه اسم نمی برد، حتی از استعاره مکینه نیز که اعم از تشخیص است نام نمی برد، ولی آنچه بیان می کند اشاره به همین آرایه دارد. در مورد آیه: «إِنِّي رَأَيْتُ أَحَدَ عَشْرٍ كَوْكَباً وَالشَّمْسُ وَالْقَمَرُ رَأَيْتَهُمْ لِي سَاجِدِينَ» (یوسف/۴)، می گوید: «علت اینکه «ساجد» را با «یاء و نون» جمع بسته این است که عمل سجده را که منحصر به جن و انس و ملائکه می باشد، به ماه، خورشید و ستارگان نسبت داده است؛ همان گونه که در آیه های «قَالُوا لَجُلُودِهِمْ لَمْ شَهِدْتُمْ عَلَيْنَا» (فصلت/۲۱)، «يَا أَيُّهَا النَّمْلُ ادْخُلُوا مَسَاكِنَكُمْ» (نمل/۱۸) و «فَمَا بَكَتْ عَلَيْهِمُ السَّمَاءُ وَالْأَرْضُ» (دخان/۲۹)، کار انسانی را به غیر انسان نسبت داده است».

استعاره تهگمی

این نوع استعاره نیز مانند سایر اصطلاحات ادبی ظاهراً ذکر نشده است؛ ولی استدلالی که فرآء مطرح می کند، همین آرایه ادبی را می رساند.

ذیل آیه «... فَبَشِّرْهُمْ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ» (آل عمران/۲۱)، می گوید: بشارت در کار خیر می باشد، ولی در اینجا برای شرّ گفته است.

همچنین درباره آیه «بل اذّارک علمهم فی الآخره بل هم فی شکّ منها بل هم منها عمون» (نمل/۶۶) می گوید: معنای «بل اذّارک علمهم» این است: «لعلّهم تدارک علمهم»؛ شاید علم ایشان به آن (شناخت آخرت) برسد.

سپس ادامه می دهد که ابن عباس آیه را این گونه قرائت کرد: «بلی اذّارک» و این وجه نیکوتر است؛ زیرا شبیه به استهزاء اهل انکار حق است. چنان که هرگاه کسی را تکذیب می کنی بگویی «بلی لعمری لقد اذّارکت السلف فأنّت تروی مالانروی»؛ آری به جان من سوگند که تو گذشتگان را خوب درک کرده ای و تو می فهمی آنچه را که ما نمی فهمیم. و این را درحالی می گویی که او را تکذیب می کنی.

این آرایه ها نمونه هایی بود از آنچه که در کتاب معانی القرآن در زمینه علم «بیان» ذکر شده است.

اکنون به چند مورد از آرایه های علم «معانی» در این کتاب اشاره خواهیم کرد.

ایجاز

همان گونه که در کتب بلاغی ذکر شده، ایجاز بر دو نوع است: ۱. ایجاز حذف ۲. ایجاز قصر. ۵ یکی از جنبه های اعجاز قرآن مربوط به ایجاز آیات است که کمترین الفاظ بر بیشترین معانی دلالت دارد و بیشتر آیات مشمول ایجاز حذف می شود، بدون اینکه لطمه ای به ساختمان و ترکیب جملات و خللی در افاده معانی ایجاد گردد.

ایجاز حذف

در خصوص حذف الف بسم الله می نویسد:

«زمانی که قاری معنای آیه ای را نداند، الف حذف نمی شود. الف بسم الله... در موضعی قرار گرفته که قاری نسبت به معنای آن جاهل نیست و نیاز به قرائت الف نمی باشد؛ ولی در آیاتی مثل «فَسَبِّحْ بِاسْمِ رَبِّكَ الْعَظِيمِ» الف حذف نمی شود؛ زیرا کثرت استعمال این آیه مانند آیه بسم الله نیست. و معرفت نسبت به بسم الله از معرفت نسبت به هر آیه دیگر بیشتر است. از طرفی یکی از ویژگیهای زبان عرب ایجاز و اختصار در مواردی است که معنی مشخص باشد».

۱. «... و إذ قتلتم نفساً فادّارأتم فیها...» (بقره/۷۲)، در اصل بوده «واذکروا إذ قتلتم...»، «واذکروا» حذف شده است. همچنین در آیات «و إذ واعدنا موسی أربعین لیلئ»، «و إذ فرقنا بکم البحر...» (بقره/۵۰) نیز «واذکروا» حذف شده است.

۲. در آیه «قالوا سلاماً قال سلام» (هود/۶۹) «علیکم» حذف شده است.

۳. و در آیه «وَأشربوا فی قلوبهم العجل بکفرهم...» (بقره/۹۳) «حبّ العجل» بوده که «حبّ» حذف شده است.

۴. «... و جعل لکم سرا بیل تقیکم الحرّ و سرا بیل تقیکم بأسکم...» (نحل/۸۱) فرآء می گوید:

«اگر گفته نشد «الحرّ و البرد»؛ شما را از گرما و سرما حفظ کند، به این جهت بود که معنای آن معلوم است، مانند گفته شاعر:

و ما أدری إذا یممت وجهاً

أرید الخیر أیهما یلینی

من نمی دانم وقتی جهتی را قصد کردم، از خیر و شر، کدام یک به من خواهد رسید؟
 در شعر خیر را ذکر کرده به جهت آشکار بودن معنی؛ ولی خیر و شر هر دو را اراده کرده است.
 ۵. «ولاتقولنّ لشیءٍ اِنّی فاعل ذلک غداً اِلّا اَن یشاء الله» (کهف/۲۴) در اصل بوده «الاّ اَن تقول ان شاء الله...» که «تقول» به دلیل قرینه لفظی «تقولنّ» حذف شده است.
 ۶. «سورة أنزلناها و فرضناها و أنزلنا فیها آیات بینات لعلکم تذكرون» (نور/۱) در اصل بوده «هذه سورة...»؛ زیرا که اسم نکره هیچ گاه در آغاز جمله و پیش از خبرش نمی آید؛ مگر آن که جواب باشد.

ایجاز قصر

۱. «هو الذی أنزل علیک الکتاب منه آیات محکّات و آخر متشابهات...» آل عمران/۷
 فرآء در توضیح محکّات می گوید: «مبینات للحلال و الحرام و لم ینسخن» کلمه محکّات و متشابهات دارای معنای گسترده ای هستند که در آیه ذکر نشده است.
 ۲. «فتحنا علیهم أبواب کلّ شیء» انعام/۴۴
 «کل شیء» یعنی ابواب رزق و باران و هر چیزی در دنیا را برای آنها گشودیم تا ایشان را بیازماییم؛ همانند آیه:

«حتی إذا أخذت الأرض زخرفها و ازینت و ظنّ أهلها أنّهم قادرون علیها أتاهم أمرنا لیلاً أو نهاراً»
 یونس/۲۴

۳. «ما أصاب من مصیبة فی الأرض و لا فی أنفسکم اِلّا فی کتاب من قبل أن نبرأها...»
 حدید/۲۲

کلمه «مصیبت» و «انفسکم» هر کدام مفاهیم بسیار وسیعی را در بر دارند، چنانچه فرآء می گوید:
 «أی ما أصاب الآدمی فی الأرض من مصیبة مثل ذهاب المال، والشدة و الجوع و الخوف... و لا فی أنفسکم، أی الموت فی الولد و غیر الولد و الأمراض...»

استفهام با اهداف متفاوت

۱. استفهام انکاری

- «أم حسبتم أن تدخلوا الجنة و لمّا یأتکم مثل الذین خلوا من قبلکم...» بقره/۲۱۴
 حرف استفهام «ام» معمولاً در ابتدای جمله ای می آید که متصل به جمله پیشین باشد و حرف استفهام در اول جمله حرف «أ» است و در اینجا که حرف «ام» در ابتدای جمله به کار رفته است، دلیل بر انکار مطلب بیان شده در آیه پیشین است.

- «... قالوا یا ابانا مانبغی هذه بضاعتنا ردت الینا...» یوسف/۶۵

«مانبغی» یعنی چه می خواهیم؟ که در معنای جحد به کار رفته است؛ یعنی ما چیزی نمی خواهیم.

۲. استفهام تقریری

- «و قالوا لن تمسنا النار إلا أياماً معدودة قل أخذتم عند الله عهداً فلن يخلف الله عهداً أم تقولون على الله ما لا تعلمون. بلی من کسب سیئة...» بقره/۸۰ - ۸۱

فراء می گوید: حرف بلی برای هرگونه قراری که در اول آن انکار باشد وضع شده است. اچنانچه در این آیه انکار کافران را بیان می کند که می گویند: «آتش هرگز به ما نمی رسد مگر چند روزی» بعد می پرسد که آیا شما نزد خدا پیمانی بر گرفتید که هرگز خدا پیمان خود را نشکند یا می گویند نسبت به خداوند آنچه را که نمی دانید؟ (هر دو استفهام تقریری هستند) سپس با آوردن «بلی» در واقع انکار کافران را رد کرده، اقرار به مجازات کافران به واسطه عمل زشتشان می کند.

- «وأصبح الذين تمنوا مكانه بالأمس يقولون ويكأن الله يبسط الرزق لمن يشاء من عباده و يقدر...» قصص/۸۲

فراء می گوید: ویکآن در زبان عرب تقریر است؛ شیخی از اهل بصره به من خبر داد که شنیدم مردی اعرابی به زن خود می گوید: «وای بر تو پسرت کجاست؟» او گفت: «ویکآن وراء البيت»؛ یعنی آیا او را نمی بینی پشت خانه است.»

منظور فراء این است که ویکآن در آیه ۸۲ سوره قصص در مفهوم استفهام تقریری به کار رفته است. بنابراین معنای آیه این می شود: آنها که دیروز آرزو می کردند به جای او باشند (هنگامی که آن صحنه را دیدند) گفتند: آیا نمی بینی خدا روزی را بر هر کس از بندگان خود که بخواهد گسترش می دهد یا تنگ می گیرد؟

- «هل أتى على الإنسان حين من الدهر لم يكن شيئاً مذكوراً» انسان/۱

معنای آیه این است: «قد أتى على الانسان حين من الدهر...» می گوید «هل» گاهی در مفهوم جحد و گاه در مفهوم خبر به کار می رود. در این آیه جمله خبری است؛ زیرا اقرار می گیرد از اینکه زمانی گذشته است بر انسان در حالی که او چیز درخور ذکری نبود؛ یعنی استفهام تقریری است.

۳. استفهام به معنای توبیخ یا تعجب

- «كيف تكفرون بالله و كنتم أمواتاً» بقره/۲۸

فراء می گوید: این جمله استفهام محض نیست؛ بلکه به معنای تعجب یا توبیخ است.

- «ألم تر الى الذي حاج ابراهيم في ربه أن آتية الله الملك...» بقره/۲۵۸

- «أيودأ حدكم أن تكون له جنّة من نخيل و أعناب...» بقره/۲۶۶

در همه این آیات استفهام به معنای توبیخ یا تعجب است.

- «فاستفتهم ألربك البنات و لهم البنون» صافات/۱۴۹

فراء می گوید این آیه و آیه «أصطفى البنات على البنين»، «مالكم كيف تحكمون» (۱۵۳ و ۱۵۴ /صافات) به مفهوم استفهام توبیخی هستند.

۴. استفهام در معنای امری

«و قل للذين أوتوا الكتاب و الأميين أأسلمتم» آل عمران/۲۰

فراء می گوید: این پرسش است، ولی معنای آن امر است؛ یعنی اسلام آورید.

همچنین آیه «فهل أنتم منتهون» مائده/۹۱

استفهام در معنای امری است و تأویل آن «انتها» می باشد.

و نیز آیه «هل يستطيع ربك أن ينزل علينا مائدة من السماء...» (مائده/۱۱۲) مشمول این حکم است.

تکرار با اهداف گوناگون

فراء همه انواع تکرار را بیان نمی کند و برای بعضی از آیات فقط لفظ تکرار را بدون بیان هدف از تکرار ذکر می کند؛ مثلاً آیات:

«فعموا و صموا ثم تاب الله عليهم ثم عصوا و صموا كثير منهم...» مائده/۷۱

و «لنسفعا بالناصية. ناصية كاذبة خاطئة» علق/۱۶ - ۱۵

[احتمالاً در آیه نخست، تکرار جهت تأکید بر گمراهی مخالفان است و در آیات بعد جهت وعید و تهدید است].

در مورد بعضی از آیات هدف از تکرار را بیان می نماید؛ از جمله موارد زیر:

۱. تکرار جهت ترساندن

مانند این آیه:

«كلا سوف تعلمون. ثم كلا سوف تعلمون» تکاثر/۴ - ۳

فراء می گوید: کلاً از کلماتی است که عرب برای بیان شدت خشونت و ترساندن آن را تکرار می کند و اینجا از همان موارد است.

همچنین در آیه «لترون الجحيم. ثم لترونها عين اليقين» تکاثر/۷ - ۶

۲. تکرار مسند برای بیان اهمیت

در مورد آیه «إن الذين آمنوا و عملوا الصالحات إنا لانضيع أجر من أحسن عملاً» (کهف/۳۰) می گوید:

«إنا لانضيع أجر من أحسن عملاً» خبر «الذين آمنوا» است که گویی به نیت تکرار معنای آن به کار رفته است.

[گاهی تکرار مسند، برای بیان اهمیت است، از جمله در اینجا مفهوم «الذين آمنوا و عملوا الصالحات» در واقع در جمله «من أحسن عملاً» به گونه ای دیگر و برای بیان اهمیت موضوع تکرار شده است].

چنانچه فراء می گوید ، گویا معنای آیه چنین است: ما پاداش کسی را که کار شایسته کند ضایع نمی کنیم، سپس سخن نخست را رها کرده و تکیه بر جمله دوم کرده است تا تکرار کرده باشد؛ چنان که در آیه دیگر فرموده: «يستلونك عن الشهر الحرام» سپس فرمود: «قتال فيه» که یعنی از قتال در ماه حرام، همراه با تکرار.

[در اصل آیه «يستلونك عن الشهر الحرام قتال فيه قل قتال فيه كبير...» (بقره/۲۱۷) «قتال فيه»

به جهت اهمیت دوبار تکرار شده است].

۳. تکرار جهت تأکید

«قال لا يأتیکما طعام ترزقانه إلا نبتأ تکما بتأویله... و هم بالآخرة هم کافرون»

یوسف/۳۷

فراء می گوید: هیچ گاه عرب دو ضمیر را که میان آنها هیچ فاصله ای نباشد با هم نمی آورد مگر به قصد تکرار و فهماندن کلام؛ مانند: «انت انت فعلت»؛ ولی زمانی که ضمیر اول به ناصب یا خافض یا رافع متصل شود، ضمیر دومی برای تأکید است؛ مانند «مررت بک انت». [بک جار و مجرور مخفوضی است که بعد از ضمیر «ت» آمده و بنابراین أنت برای تأکید است]. بنابراین در آیه ۳۷ سوره یوسف «و هم بالآخرة هم کافرون» هم دوم برای تکرار نیست؛ بلکه جهت تأکید می باشد.

تأکید

یکی از موارد تأکید در کلام عرب، زمانی است که معنای کلمه ای روشن باشد؛ ولی جهت تأکید بیشتر با توضیح بیان می گردد؛ مانند: «... فانها لاتعمی الأبصار و لکن تعمی القلوب التی فی الصدور» (حج/۴۶) [صدور همان قلوب است]. و در آیه «فصیام ثلاثة ایام فی الحجّ و سبعة إذا رجعتم تلک عشرة كاملة...» (بقره/۱۹۶).

معلوم است که مجموع سه و هفت، ده می شود؛ ولی جهت تأکید «تلک عشرة كاملة» را بیان می کند.

و نیز آیه «يقولون بأفواههم ماليس فی قلوبهم» (آل عمران/۱۶۷) [معلوم است که هر کسی با دهان سخن می گوید و دلیل آوردن «بأفواههم» در واقع تأکید بیشتر بر این معنی است که بین زبان گفتار و زبان دل منافقین فرسنگها فاصله است]. در ضمن در این آیه «افواه» مجاز است به گونه علاقه محلّیت (ذکر محلّ و اراده حال)، زیرا زبانها را اراده کرده است. ۶

حذف مسند الیه به دلیل شناخته بودن

در آیه «والذین کفروا فتعساً لهم و أضلّ أعمالهم» (محمد/۸)؛ کسانی که کافر شدند، مرگ بر آنان و اعمال شان نابود باد، جمله دعائی «فتعساً لهم» در معنای امری به کار رفته است. گویی گفته شده: «فأتعسهم الله و أضلّ أعمالهم» خداوند مرگ به آنها بدهد و اعمال شان نابود شود. [خداوند مسندالیه می باشد که به دلیل معلوم بودن حذف شده است].

تعظیم مسندالیه

فراء می گوید: در آیه «کفی بنفسک الیوم علیک حسیباً» (بنی اسرائیل/۱۴) و آیاتی مانند آن از جمله: «و کفی برّیک»، «و کفی بالله» اگر از مسندالیه یعنی: نفس، رب و الله، حرف «باء» حذف شود مسندالیه مرفوع می گردد، ولی هر گاه قصد مدح و ستایش مسندالیه باشد، جایز است که «باء» بر سر آن بیاید. چنانچه فراء می گوید:

حذف مسند الیه با بودن قرینه

«فقلنا يا آدم إن هذا عدو لك و لزوجك فلايخرجنكما من الجنة فتشقى» (طه/۱۱۷)
اگر در این آیه گفته نشد «فتشقی» به این دلیل بود که آدم مخاطب بود و کار او از یادآوری کار
همسرش بی نیاز می کند. [در فعل فتشقی مسندالیه آدم و همسرش هستند؛ در حالی که به واسطه
وجود قرینه «فلايخرجنكما» فعل به صورت مفرد آمده و یک مسندالیه حذف شده است].

جمله خبری در مفهوم دعایی
در مورد آیه «قال رب السجن أحب الي مما يدعونني إليه و إلا تصرف عني كيدهن أصب اليهن و
أكن من الجاهلین» (یوسف/۳۳)، می گوید این جمله معنای دعایی دارد. به همین دلیل پس از آن می
فرماید: «فاستجاب له ربّه فصرف عنه كيدهن...» (یوسف/۳۴)

اسناد ضمیر جمع به مفرد
«و إنا إذا أذقنا الانسان منّا رحمة فرح بها و إن تُصبهم سيئة بما قدّمت أيديهما فإنّ الإنسان
كفور» (شوری/۴۸) در این آیه با آن که انسان مفرد است؛ ولی ضمیر جمع «هم» به کار رفته است؛
زیرا انسان در معنای جمع است و کلیت پیدا کرده، تمام افراد نوع را شامل می شود؛ مانند آیه: «إنّ
الانسان لفي خسر. إلاّ الذين آمنوا» (عصر/۲-۳)
همچنین در آیه «و کم من ملک فی السموات» که پس از آن فرموده: «لاتغنی شفاعتهم»
(النجم/۲۶) ضمیر هم به ملک بر می گردد.

۱. علوی مقدم، محمد، در قلمرو بلاغت، انتشارات آستان قدس رضوی، ۱۳۷۲، ۳۶۳.
۲. همایی، جلال الدین، معانی و بیان، به کوشش ماهدخت بانوهمایی، ۱۳۷۰، مؤسسه نشر هما، ۱۹۰-۱۹۱.
۳. طباطبایی، محمدحسین، تفسیر المیزان، ترجمه سید محمدباقر موسوی همدانی، بنیاد علمی و فکری علامه طباطبایی با همکاری مرکز نشر فرهنگی رجاء، ۱۳۶۳، ۷۹/۲۰.
۴. همایی، جلال الدین، معانی و بیان، ۱۹۲-۱۹۳.
۵. علی الجارم و مصطفی امین، البلاغة الواضحة، مؤسسه البعثة قم، ۱۴۱۱ق، ۲۴۲.
۶. علوی مقدم، محمد، در قلمرو بلاغت، ۴۱۱.